هو العلیم

نکره و اطلاق، نقش قصد گوینده در معنای لفظ

نقد دیدگاه آخوند و حکیم درباره طبیعت مهمله

سلسله دروس خارج اصول فقه ـ مطلق و مقیّد ـ

جلسه صدوسی‌وسوم

استاد

آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس‌الله‌سرّه

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم[1]

الفاظ اطلاق و تفاوت انواع «ال»

بحث در الفاظی بود که دلالت بر معنای سِعی دارند و در این زمینه الفاظی که دلالت بر عام می‌کنند و همین‌طور «ال» جنس، «ال» استغراق، استغراق فردی، استغراق جمعی و مطالبی که راجع به «ال» و اختلافی که در این زمینه هست مطرح شد. و عرض شد که «ال» عهد در مورد جنس نیست؛ بلکه «ال» استغراق است که جنس است و این اشتباهی که در اینجا شده است که هر نوع «ال» بأیّ‌نحوٍ‌کان «ال»

---

۱ شخصی از حج برگشته بود و خدمت مرحوم آقا رسید و می‌گفت که: «آقا، شما را در حج دیدم.»

مرحوم آقا فرمودند که: «بنده امسال حج نبودم.»

می‌گفت: «یعنی چه که حج نرفتید؟! بنده شما را آنجا دیدم.»

آقا فرمودند: «آقا، بلند شو از این مسجدی‌ها بپرس ببین من حج بودم یا نه؟! من شب‌ها و روزها مسجد می‌آمدم.»

گفت:

«آقا، من شما را در منا دیدم، من شما را در طواف دیدم، من شما را در عرفات دیدم، من شما را در همه‌جا دیدم؛ منتها تا جلو می‌آمدم، یک‌دفعه غیب می‌شدید. خلاصه آنجا خیلی ما از دست شما شاکی شدیم.»

آقا فرمودند:

«در روایات هم داریم؛ ما که نیتش را داشتیم، حالا که نتوانستیم حج برویم، خدا در اینجا یک ملکی را به‌صورت انسان می‌آورد که حج به‌جا بیاورد. شاید شما آن ملک را به‌صورت ما دیدید.»

پیش آقا قسم خورد؛ می‌گفت: «آقا، من در تمام مواقف شما را دیدم؛ شما را می‌دیدم دیگر!»

آنجا، خیلی عوالم عجیبی است؛ خیلی عجیب است.

عهد است و «ال» تعریف است، این اشتباه تبیین شد و روشن شد که بین «ال» تعریف و بین «ال» استغراق تفاوت است.

یکی از الفاظ که متعلق برای اطلاق واقع می‌شود، اسم جنس است و یکی از آنها نکره است. اسم جنس بحثش گذشت؛ قبل از بحث «ال»، صحبت اسم جنس شد.

دلالت نکره و دیدگاه آخوند خراسانی

نکره آخرین مطلب و آخرین موضوعی است که می‌تواند در اینجا مورد بحث قرار بگیرد و راجع به نکره فردا هم بحث دیگری می‌کنیم و به مسئله مقدمات حکمت که محطّ اصلی برای بحث اطلاق است ان‌شاءالله از روز شنبه می‌پردازیم. و تمام صحبت و مسئله ما برمی‌گردد به مسئلهٔ مقدمات حکمت و مطالبی که در آنجا باید به عرض برسانیم.

فرد معین و تعدد دال و مدلول

دربارهٔ نکره معروف این است که می‌تواند متعلق برای مطلق واقع بشود؛ یعنی عنوان مطلق بر آن نکره جایز است. البته همان‌طوری که مرحوم آخوند در

اینجا می‌فرمایند، دو جور نکره داریم: یک نکره‌ای که فی الواقع و فی نفس الامر مشخص و متعیّن است و عند المخاطب غیرمشخص است؛ مانند: ﴿وَجَآءَ مِنۡ أَقۡصَا ٱلۡمَدِينَةِ رَجُلٞ يَسۡعَىٰ قَالَ يَٰقَوۡمِ ٱتَّبِعُواْ ٱلۡمُرۡسَلِينَ﴾[1]. این رجل دلالت بر فرد معین می‌کند فی الواقع و غیر معین است عند المخاطب، به‌نحو تعدّد دال و مدلول؛ یعنی دال بر یک فرد؛ ولی دلالت شده‌اش افراد متفاوت هستند؛ چون قابل صدق بر کثیرین است و «جاء رجلٌ» یعنی «ینطبِق علی کل فردٍ من افراد الرّجال»؛ ولی در دلالت، دلالت بر یک فرد معین فی الواقع می‌کند. مرحوم آخوند این‌طور فرمودند.[2]

نقد تعدد دال و مدلول در نکره

مطلبی که در اینجا به‌نظر می‌رسد این است که اصلاً تعدّد دال و مدلول معنا ندارد و این سخن ناتمام و غیر تام است؛ چون یا ما دلالت را تابع ارادهٔ متکلم می‌دانیم یا دلالت را تابع اراده و متفاهم مخاطب

---

۱ سوره یس (۳۶)، آیه ۲۰.

۲ کفایة الأصول، ص ۲۴۶.

می‌دانیم؛ در هرکدام از این دو، تعدّد دال و مدلول صحیح نیست و باطل است.

دلالت تابع اراده متکلم

اگر این دلالت تابع ارادهٔ متکلم باشد، خب، متکلم فرد واحدی را اراده کرده است؛ خداوند متعال یک فرد واحد و مشخص من بین افراد الرجال را معین کرده است، گرچه برای مخاطب آن فرد غیرمشخص است و این به تعدّد دال و مدلول مربوط نیست. چون رجل بنا بر ارادهٔ متکلم بر یک فرد دلالت می‌کند و مدلول هم همان خواهد بود. حالا مخاطب علم ندارد؛ آن مطلب دیگری است؛ به دلالت کاری ندارد.

و لذا شما می‌بینید که در مورد معرفه هم مسئله همین‌طور باید باشد. اگر فرض کنید که متکلم بگوید: «زید بن أرقم جاء إلی بیتی»، خب، در اینجا ممکن است مخاطب این را نفهمد و زید بن ارقم را نشناسد و زید بن ارقم را منطبق کند علی کل أفراد الرجال، علی کل آحاد الرجال. می‌تواند حمل کند؛ چون لعل زید بن أرقم این شخص باشد،

لعل این دیگری باشد یا لعل آن شخص دیگر باشد. درحالی‌که در مورد معرفه کسی قائل نیست به اینکه تعدّد دال و مدلول است. اصلاً غلط است. بنابراین دلالت، در افادهٔ مراد و در افادهٔ مدلول، تابع ارادهٔ متکلم خواهد بود.

دلالت از منظر مخاطب

یا اینکه این دلالت تابع ارادهٔ مخاطب است. در این‌صورت مخاطب هم می‌داند که یک فرد غیرمشخص در اینجا اراده شده است؛ یعنی مخاطب می‌داند که در این کلام فردی اراده شده است که فی الواقع آن فرد مشخص است؛ اما عند المخاطب مجهول و مردد است. بنابراین مخاطب هم دلالت رجل را بر آن فرد، تام می‌بیند؛ منتها حالا پیش این غیرمشخص است؛ اشکال ندارد. غیرمشخص بودن موجب تعدّد دال و مدلول نمی‌شود. دال همان است که از مدلول حکایت می‌کند و مدلول هم همان متعلق برای دال در اینجا خواهد بود.

تفاوت نکره با فرد مردد

بناءً علیٰ هذا به‌طورکلی نکره را به دو قسم کردن و تعدّد دال و مدلول را در اینجا مدّنظر قرار دادن،

این غلط است. بله، یک وقت منظور از نکره در مانند آیهٔ شریفه ﴿وَجَآءَ مِنۡ أَقۡصَا ٱلۡمَدِينَةِ رَجُلٞ يَسۡعَىٰ قَالَ يَٰقَوۡمِ ٱتَّبِعُواْ ٱلۡمُرۡسَلِينَ﴾ فردِ مشخص فی الواقع است و غیرمشخص عند المخاطب است و یک وقت در جئنی برجلٍ فردِ غیرمشخص است فی الواقع و عند المخاطب، هر دو و این مطلب فرق می‌کند.

در جئنی برجلٍ، رجل دلالت بر نکره می‌کند و این دلالت بر نکره ناشی از این می‌شود که در اینجا منظور از رجل، طبیعت مهمله است. در اینجا آن طبیعت مهمله متعلق برای مجیء واقع شده است و چون طبیعت مهمله کلی است، دلالت می‌کند بر تمام افرادی که در تحت این کلی قرار دارند، لا بحیث التردد والترديد بين الأفراد؛ بلکه بر تک‌تک افراد دلالت می‌کند.

ترديد ميان دو فرد در مثال نكاح

یک وقتی منظور از رجل فردِ مردد است؛ یعنی إما هذا و إما هذا مثل اینکه می‌گوییم: «تزوّج هنداً أو أختها.» در اینجا اصل نکاح بر ترديد بين الطرفين

می‌رود و عدمُ اجتماع الطرفین فی لحظةٍ واحدة، إما هنداً و إما أختها. یعنی نفس الترديد اینجا متعلق برای نکاح واقع شده است، نه یک فرد خاص و نه هر دو مجتمعاً.

یک وقتی نه، نکره خودش دلالت بر تردید نمی‌کند؛ طبیعت کلّیه است و طبیعت مبهمه است. این طبیعت مهمله و مبهمه دلالت طبعی دارد بر تک‌تک افراد. دلالت علی کل فردٍ من حیث الشمول و الجمعیة ندارد و علی فردٍ خاص و متشخّص ندارد؛ بلکه کلی طبیعی دلالت می‌کند بر تک‌تک افراد لا علی التعیین؛ مانند انسان، مانند بقر و مانند غنم، إلاّ اینکه در آنجا دال بر اسم جنس است، در اینجا نکره است. منظور در آنجا جنس است و در اینجا منظور نکره است.

اطلاق مطلق بر نکره و اسم جنس

پس اسم نکره درست مانند اسم جنس می‌ماند؛ نه تقیید در آن راه دارد و نه اطلاق در آن راه دارد. هر دوی اینها دو مقیِّد برای نکره خواهند بود و آن را از ابهام و اهمال بیرون می‌آورند.

فلهذا مرحوم آخوند در اینجا بیانی دارد و

می‌فرماید که قوم اطلاق کردند لفظ مطلق را بر اسم جنس و بر نکره و بر هر دو اطلاق مطلق شده است؛ یعنی هم به اسم جنس مطلق می‌گویند و هم به نکره. جئنی برجلٍ آن هم مطلق گفته می‌شود، به این لحاظ که در مطلق جنبهٔ سِعی و شمول بدلی قرار دارد و مطلق دال بر شمول بدلی است؛ لذا اسم جنس و نکره از باب جنبهٔ سِعی که دارد متعلق برای اطلاق و معنون به‌عنوان مطلق می‌تواند واقع بشود.[1]

اشکال حکیم بر اطلاق نکره

آقای حکیم در اینجا به مرحوم آخوند اشکال می‌کند. اشکال ایشان برگشتش به این است که ما در اسم جنس و در نکره، جنبهٔ ابهام و اهمال را داریم و با توجه به ابهام و اهمال چگونه ممکن است بر آن اطلاقِ مطلق بشود؟! درحالی‌که مطلق در مقابل مقید و در مقابل مبهم است. منظور متکلم از مطلق، جنبهٔ تعیّن خارجی این اسم جنس است که این خلاف ابهام است. وقتی که مولا به عبد می‌گوید: «جئنی بعنبٍ»؛ در این عنب، معنای مبهم لحاظ نشده است؛

---

۱ کفایة الأصول، ص ۲۴۶.

بلکه عنب در اینجا به‌عنوان طبیعت مشخّصه و متعیّنهٔ در ضمن افراد در خارج در اینجا لحاظ شده است.

بناءً علیٰ هذا نکره که دلالت بر ابهام می‌کند، نمی‌تواند متعلق برای مطلق باشد و معنون به‌عنوان مطلق باشد؛ بلکه اسم جنس و نکره تارةً لحاظ می‌شود به لحاظ تقیّد که فرض کنید که رقبة مؤمنة یا رجل عالم باشد که این الآن مقید به یک قید خارج از حدود ماهوی خود آن نکره و خود آن اسم جنس است. گاهی از اوقات مطلق آورده می‌شود در آنجایی که منظور متکلم تعیّن خارجی این طبیعت است و مراد، عبارت است از افراد خارجی لا علی التعیین، به‌عبارت‌دیگر حصص این ماهیت مطلقه و این طبیعت مهمله.

دو معنای اطلاق در بیان حکیم

البته مرحوم آقای حکیم در اینجا می‌فرمایند که بله، ما می‌توانیم اسم جنس و نکره را به معنای سِعی اطلاق بگیریم؛ چون همان‌طوری که بعداً خواهیم گفت، اطلاق دارای دو معناست و دو مفهوم از این اطلاق استفاده می‌شود. مفهوم اوّل همان اطلاقی که در آن هیچ جهت حدّ وجودی و تمیّز ماهوی برای

افراد و طبیعت وجود ندارد؛ این یک اطلاق است که بحث ما در باب مطلق و مقید همین است.

مسئله دوم اطلاق جنبهٔ شمولی است؛ یعنی ممکن است به بعضی از افراد مطلق بگویند و منظور از اطلاق، سعه و شمول و عموم بدلی است که در اینجا لحاظ می‌شود. در باب اسم جنس و در باب نکره همین عام بدلی و همین شمول را ممکن است ما برای آنها بیاوریم. یعنی جئنی برجلٍ دلالت بر یک عموم و شمول بدلی می‌کند لا علی التعیین. یعنی هر فردی از افرادی که داخل در تحت این طبیعت هست آن فرد، مورد برای حکم قرار می‌گیرد.[1]

دفاع از آخوند و نقش اراده متکلم

مطلبی که می‌شود در مقام دفاع از مرحوم آخوند بیان کرد این است که در این مطلب آقای حکیم می‌شود تأمل کرد؛ به این بیان که طبیعت مهمله و نکره همان‌طوری که عرض شد هیچ‌گونه دلالتی بر سعه و عموم ندارد؛ بلکه منظور از رجل در جئنی برجلٍ فقط صرف الطبیعة المهملة و المبهمة

---

۱ حقائق الأصول، ج ۱، ص ۵۵۴.

است. در جئنی برجلٍ، رجل یعنی طبیعت مهمله و مبهمه.

تعیین طبیعت مهمله در مقام بیان

بله، متکلم در مقام بیان این طبیعت مبهمه و مهمله را تعیّن می‌دهد. تعیّن دادن یعنی روی او حکم کردن و مشخص کردن. وقتی که متکلم می‌گوید: «جئنی برجلٍ.» این جئنی به معنای وجود خارجی این طبیعت است لا علی التعیین. بنابراین اینکه این رجل به‌عنوان نکره یا اسم جنس، دلالت بر اطلاق نمی‌کند صحیح است؛ ولی صحبت در این است که ما مطلق را یک جنبهٔ تعیّن و تشخص خارجیِ جدای از مراد متکلم نمی‌دانیم. ما در لغت به‌عنوان مطلق لفظی را نداریم؛ متکلم است که لفظ را از ابهام و از اهمال بیرون می‌آورد و به آن لفظ، اطلاق را اهدا می‌کند. اگر متکلم آن طبیعت مهمله را تشخّص خارجی ندهد، اطلاق هم معنا ندارد.

تفاوت اطلاق و عموم در لفظ

و لذا عرض شد و بعداً هم ان‌شاءالله در ایام آتیه خواهد آمد که اطلاق هیچ فرقی با عموم از نقطه‌نظر تصریح و نصوصیّت ندارد، إلاّ اینکه در عموم لفظ

دال علی الجمیع وجود دارد؛ ولی در اطلاق لفظ دال علی الجمیع وجود ندارد؛ بلکه نفس طبیعت، به لحاظ افراد خارجی آن مورد لحاظ قرار می‌گیرد؛ اما لفظ دال علی الجمیع نیست. یک وقتی شما می‌گویید: «أکرم کل رجلٍ عالم.» یک وقتی می‌گویید: «أکرم الرجل العالم.» هیچ فرقی در اینجا ندارد؛ آن هم در آنجا اطلاق دارد و حکم روی طبیعت علم رفته است با اضافه به رجولیّت.

بنابراین متکلم در مقام بیان به لفظ اطلاق می‌دهد، اما اینکه خود لفظ بر اطلاق دلالت کند، نه، این‌طور نیست؛ لفظ دلالت بر طبیعت مهمله می‌کند. فلهذا آنچه در اینجا مطرح است این است که اگر در بعضی از موارد ما می‌بینیم که اهل لغت به یک لفظ، اطلاقِ مطلق کرده‌اند، شاید منظور اهل لغت هم همین طبیعت مهمله و مبهمه‌ای باشد که آن طبیعت مهمله و مبهمه جهت اطلاق، به‌معنای ارسال در اینجا آمده است، نه به‌معنای آن مطلقی که منظور است. یعنی حدود این طبیعت روشن نشده و مشخص نشده است که ما سابقاً از آن تعبیر به طبیعت مرسله

می‌کردیم، طبیعتی که مرسله است و مقید به شیئی نخواهد بود و از طبیعت مبهمه و مهمله تعبیر به طبیعت لابشرط مقسمی می‌کردیم، اگر نظر آقایان باشد در اینجا. این هم مطلب راجع به نکره و راجع به اسم جنس.

نیاز دلالت بر اطلاق به قرینه

مطلب دیگری که در اینجا هست و به‌نحو گذرا از این مطلب باید بگذریم این است که یک خلافی در باب اطلاق هست که این مطلق را دال بر یک معنای متعیّن فی الخارج می‌کنند. به‌عبارت‌دیگر خیال می‌کنند الفاظی که دلالت بر معنای مطلق می‌کند (این البته مقدمه‌ای برای بحث بعدی ما خواهد بود)، این لفظ یک دلالتی بر افراد خارجی دارد، جدای از آن ارادهٔ متکلم و متفاهم عرفی؛ این لفظ جدای از ارادهٔ متکلم و متفاهم عرفی، یک لفظی است که دلالت می‌کند بر آن معنای متعیّن خارجی که البته بعضی‌ها نسبت به این قضیه اظهار نظر کردند.

دیدگاه سلطان العلماء درباره دلالت لفظ

سلطان العلماء از مطالبی که به او نسبت داده

می‌شود این مطلب را خواسته برساند که در اینجا آن لفظی که دلالت می‌کند بر یک معنای متعیّن در خارج، فرق نمی‌کند چه بر سبیل عام شمولی باشد یا بر غیر از سبیل عام شمولی باشد، هرکدام از اینها نیاز به قرینه دارد و خود لفظ یعنی لفظ نکره و اسم جنس دلالتی بر یک معنای مشخص خارجی در اینجا ندارد.[1]

پایان بحث نکره و ورود به مقدمات حکمت

بحث در مورد نکره و اسم جنس در اینجا تمام شد. به‌نظر نمی‌رسد که بحث کردن راجع به نکره، بیش از این نتیجه‌ای داشته باشد؛ اما در عین حال نظر اعلام راجع به نکره و اسم جنس را هم مطرح می‌کنیم که ان‌شاءالله از روز شنبه به همان بحث معروف مقدمات حکمت که مهم‌ترین بحث در باب اطلاق هست، بپردازیم.

اللهمّ صلّ علی محمّد و آل‌محمّد

---

۱ تحریر الأصول، عراقی، ص ۴۷۴.